روزنه

محمد غرضی:

همه دولت‌های بعد از انقلاب پوپولیستی بودند

● محمد غرضی، وزیر دولت سازندگی و کاندیدای انتخابات سال ۹۲، در گفت‌وگو با نیلوفر مولایی، خبرنگار خبرآنلاین، به موضوعات روز پرداخته که خلاصه آن در ادامه می‌آید:

■ تقریبا در این ۴۰ سال طیف اصلاح‌طلب و طیف اصولگرا امتحان خود را پس داده و کم‌کم عقبه اجتماعی خودشان را از دست داده بودند و در انتخابات مجلس فعلی تعداد مشارکت مردم خیلی پایین بود. الان باز موقعیتی پیدا می‌شود که طرفداران آمریکا به تکاپو و اصولگرایان به جنب‌وجوش مجدد بیفتند و موقعیتی را برای اینکه جامعه‌ای داشته باشند به دست می‌آورند. اینکه تا چقدر به کشوداری منجر شود. اتفاقی نمی‌افتد؛ یعنی در کشورداری که مشکلات وسیع مردم مطرح است، نمی‌تواند تاثیرگذاری خاصی داشته باشد.

■ در سال ۹۲ زمانی که برای ریاست‌جمهوری کاندیدا شدم، نظرم این بود که تعامل بیشترین گزینه در میدان عملیات است. یک قدرت سیاسی ملی ایران با یک قدرت سیاسی ملل آمریکا باید تعامل کند. ولی اگر به ابزاری تبدیل شود که سیاست‌های ملل آمریکا را در منطقه دنبال کند، گرفتار می‌شود و فرقی هم نمی‌کند که چپ یا راست باشد. چون همه متهم به این هستند که چشم‌داشتی به قدرت سیاسی آمریکا در منطقه دارند.

■ اصلاح‌طلبان نشان می‌دهند که مثلا به مفاهیم آمریکایی نزدیک هستند و اصولگرایان نشان می‌دهند که مبارز مفاهیم آمریکایی هستند. هر دو برای جذب طرفدار در داخل این کار را می‌کنند؛ یعنی به خارج کاری ندارند. در جنگ هشت‌ساله مردم جگر گرفتاری پیدا کردند و از سر گذراندند. اما از اصلاح‌طلب و اصولگرا هیچ خبری در جریان جنگ نبود، یا کسی به خاطر اصلاح‌طلبی و اصولگرایی شهید نشد و هرکسی که شهید شد، به خاطر انقلاب بود. می‌خواهم بگویم که احزاب و گروه‌ها تمامی تصمیماتشان بر این است که قدرت سیاسی داخل را حفظ و رقب را از میدان بیرون کنند. بنابراین در روابط خارجی هم خواستشان جمع جریان داخلی است و کمتر به روابط خارجی توجه می‌کنند. این تعاریفی که در سطح جنابزی مطرح می‌شود در اتاق‌های دربسته کوره‌ها و احزاب فرع بر قدرت سیاسی داخلی است.

■ همیشه مسئله نفت در ایران دچار مشکل بوده است. همان زمان هم که من وزیر نفت بودم آمریکایی‌ها تحریم داشتند و از ایران نفت نمی‌خریدند. آن زمان احمدآقا به من گفتند که الان کسی نفت نمی‌خرد و من عرض کردم که دست من شکسته باشد که نتوانم از این ۶۰ میلیون جای دو میلیون را باز کنم (آن زمان روزی ۶۰ میلیون بشکه نفت در دنیا عرضه می‌شد). امروزه ۱۱۰ میلیون بشکه نفت مصرف می‌شود. اما الان به خاطر کرونا مقداری کمتر شده و به ۹۰ میلیون بشکه رسیده است؛ ما اگر بتوانیم یک‌ونیم تا دو میلیون بشکه بفروشیم خوب است. بازار نفت خریدارهای متفرقه زیادی دارد. اخیرا وزیر نفت اعلام کردند که به دو از چشم آمریکا هر روز یک‌ونیم میلیون بشکه نفت می‌فروشیم. اینکه بد هستند که چه کار کنند! بعضا شنیده می‌شود که محدودیت‌هایی در انتخاب مشتری وجود دارد که آن‌شاءالله این‌گونه نباشد. نفت روی زمین نمی‌ماند. من در دوران بسیار سختی ۲۴ میلیون بشکه نفت را که در اوپک تولید می‌شد ۶۰ میلیون کردم ولی قیمت را نگه داشتم. ما باید سر قیمت نفتان فراوانی داشته باشیم تا مافیاهای کشور حفظ شود. نه اینکه باعث شویم قیمت پایین بیاید.

■ اصولگرایان تمام حاکمیت، دولت، مجلس و قوای قضائیه را می‌خواهند. کمااینکه اصلاح‌طلبان نیز همین‌گونه هستند. منتها ما هم تعامل می‌کنند. یعنی بخش‌های مختلف را به هم واگذار می‌کنند و در یک چیز شریک هستند؛ زیر زندگی و زیر معیشت برای مردم؛ یعنی اینها در این شراکت دعوا و بقیه را بین هم تقسیم می‌کنند. همیشه بیشینه از این پنج هزار والاتر مدیران اصلاح‌طلب و اصولگرا که در آمریکا هستند چگونه امتیازات را بین خودشان تقسیم کرده‌اند و اصلا منصفین نیست که او پسر یک اصولگراست یا پسر یک اصلاح‌طلب. شما کشور را مقداری سیاسی می‌بینید و من بیشتر آن را اداری می‌دانم. آنها با دعوای زیرکی را می‌اندازند و در زیر منافع را تقسیم می‌کنند.

■ به‌طورکلی دو جناح اصلاح‌طلب و اصولگرا اعتبارشان کم شد تا این شعار درآمد که اصولگرا و اصلاح‌طلب دیگر مورد تایید انقلاب و مردم نیستند و این اتفاق در سه حادثه قبلی هم در سال گذشته اتفاق افتاده است؛ یعنی مردم دائم به احزاب و گروه‌ها پشت کرده‌اند و این طبیعت خداحیوی ملت ایران است که زمانی که کسانی به قدرت می‌رسند و امتیازاتی می‌شوند، مردم آنها را رها می‌کند.

■ تمامی اتفاقاتی که در ایران افتاده و منجر به شکست شده است، همه پوپولیستی بوده‌اند؛ یعنی در این بیخ دولت یک‌مرتبه جریان اجتماعی را تحریک کردند و یک کسی را تثبیت و یک کسی را عزل کردند و در دوره بعد آن فرد عزل‌شده را تثبیت کردند و آن فرد تثبیت‌شده دوره قبل را عزل کردند. این دوای‌های سیاسی باعث شده است که دولت‌ها بسخ‌گو به ملت نباشند و همیشه شکل پوپولیستی داشته باشند. اگر تعریف پوپولیستی را بپذیرید که یعنی قدرت را می‌خواهند اما مسئولیت را نمی‌خواهند. در این دوره مسئله نفت حل می‌شود. تمامی اینها پوپولیست‌های مدرن و برگرده‌ و تزیین‌شده‌ای هستند که صورت ظاهرشان با صورت باطنشان تفاوت دارد.

■ دلار ۲۰ ریال بود. آقای نیلی‌پور وزیر دارایی، رئیس‌جمهور شد و زمانی که رفت ۳۰۰ ریال شد. آقای موسوی که آمد دلار ۴۰۰ ریال بود و زمانی که رفت هزار و ۵۰۰ ریال شد. آقای هاشمی که آمد هزار و ۵۰۰ ریال بود و زمانی که رفت چهارهزار و ۵۰۰ ریال شد. آقای خاتمی که آمد چهارهزار و ۵۰۰ ریال بود و زمانی که رفت ۱۰ هزار ریال شد. آقای احمدی‌نژاد که آمد ۱۰ هزار ریال بود و زمانی که رفت ۳۰ هزار ریال شد و زمانی که آقای روحانی آمد دلار ۳۰ هزار ریال را تبدیل به دلار ۳۰۰هزارریالی کرد. حواسمان جمع باشد که در قاعده جامعه، اگر حقوقش ضایع شود، حکومت در فرقدانی می‌ماند. اگر نماد حکومتی که حقوق عامه را ضایع کند اعتبار پیدا کند.

■ یک‌دفعه شورای نگهبان من را تایید کرد و دفعه دوم جواب ندادند و من عزیزان گفتم که شما کار خودتان را بکنید و ما هم کار خودمان را می‌کنیم. بالاخره زمانی که در دهه‌های ۳۰، ۴۰، ۵۰، جرب سالم و سرزندگی خودم و خدای نکرده عضو کوره یا حزب خاصی نبودیم و الان هم به همین صورت است و هرطور که شورای نگهبان صلاح بداند. کار خودش را می‌کند و ما هم کار خودمان را می‌کنیم.

ادامه از صفحه اول

۲- طبق نظر نویسنده «در ابتدای جنگ تحمیلی، با توجه به اشغال سرزمینی، عملا فرصت‌سازی مشهود نبود. چراکه جز خروج متجاوز هیچ جایگزین دیگری نمی‌توانست مطرح باشد». درحالی‌که جمله عراق به ایران موجب اشغال سرزمین شد، روشن نیست چرا نویسنده از خلق فرصت‌ها و سیاست‌گذاری جنگی در مواجهه با جنگ به کیش از اشغال و وجود دانشت و هم‌اکنون نیز مورد بحث و مناقشه قرار دارد و سرای زمان حال و آینده به بازبینی و تبیین آن نیاز داریم. هیچ‌گونه بحثی به میان نیاورده است؟ در ادامه، نویسنده بزیست در تصمیم‌گیری را با تاکید بر «تسلط راهحل نظامی بر سیاست‌گذاری جنگی» توضیح داده و تصریح می‌کند: «راهحل نظامی به سیاست‌گذاری جنگی تسلط کامل داشت و این امر راهی را برای انجام موانع سیاسی -دیپلماتک باقی نگذاشته بود. اساسا مانور دیپلماتیک در حالت اشغال و ضعف نظامی امکان‌پذیر نیست».

قابل توجه است که نویسنده در حالی بر تسلط راهحل نظامی بر سیاست‌گذاری جنگی تاکید می‌کند که در ادامه می‌نویسد: «مانور دیپلماتیک در حالت اشغال و ضعف نظامی امکان‌پذیر نیست»؛ بنابراین وقتی از نظر وی امکان راه دیپلماتیک وجود ندارد، آیا غیر از راهحل نظامی راه دیگری جز تسلیم وجود دارد؟ به باور آقای اشتریان، «پس از فتح خرمشهر نیز این شرایط ادامه یافت و دیپلماسی جایگزین راهحل نظامی نشد و کماکان اندیشه نظامی غلبه خود را بر سیاست‌گذاری جنگی حفظ کرد». نویسنده برای تحلیل تئوریک از جنگ، انتخاب راهحل نظامی را با تاکید بر «ادامه جنگ تا پیروزی نهایی» مورد نقد قرار می‌دهد؛ به همین دلیل قابل فهم نیست که جایگاه سیاست‌گذاری جنگی در تصمیم‌گیری پس از فتح خرمشهر و تاکید بر ادامه جنگ تا پیروزی از نظر نویسنده محترم چیست؟ به عبارت دیگر، آیا انتخاب راهحل نظامی به معنای سیاست‌گذاری جنگی نیست و یا آن در تعارض است؟ همچنین اگر جنگ پس از فتح خرمشهر با راهحل سیاسی به پایان می‌رسید، این موضوع به معنای تحقق سیاست‌گذاری جنگی بود؟ یا سخ به این پرسش با این جهت اهمیت دارد که می‌توان نسبت این تحلیل را با نظریه به‌هم‌پیوستگی جنگ و سیاست از سوی کالوزویتس روشن کرد و محل رجعت قرار داد. طبق نظریه کالوزویتس، جنگ ابزار نظامی برای تأمین اهداف سیاسی است و با انهدام نیرو و تجهیزات دشمن زمینه تسلیم و تحمیل خواسته‌های سیاسی بر دشمن فراهم می‌شود. بنابراین بدون قدرت نظامی نمی‌توان اهداف سیاسی را تأمین کرد.

۵- نویسنده در ادامه مقاله وارد بحث دیگری شده و به‌عنوان مقدمه آن نوشته است: «در ابتدای جنگ تحمیلی تدبیر نظامی به شکلی غریزی به سوی جنگ انقلابی و جنگ غیرکلاسیک سوق پیدا کرد و امر جنگ را پیش برد». نویسنده منظور از «تدبیر نظامی به شکل غریزی» را توضیح نداده و معلوم نیست آیا منظور از «غریزی» همان احساسات اولیه جامعه ایران برای دفاع مشروع و ضروری در مقابل مخاطرات هویتی و موجودیتی در برابر تجاوز دشمن است یا موضوع دیگری مانند انتخاب روش دفاع در شرایط خاص را مورد اشاره قرار داده است؟ با توجه به مشارکت همه برای دفاع در مقابل متجاوز و نقش ارتش به‌عنوان نیروی نظامی رسمی و کلاسیک در جنگ، چنین قضاوتی از مسئله دفاع بر برابر تجاوز دشمن، نیاز به توضیح دارد. در ادامه همین بحث به دو موضوع اشاره شده است که کمک جدّیانی به فهم موضوع مورد بحث می‌کند. نخست اینکه «جنگ غیرکلاسیک هاباتا نامنظم بود و مستلزم تصمیم‌های مقطعی و متناسب با جنگ‌های کوتاه‌مدت» و دیگر اینکه «جنگ نامنظم اگر جریکی و داخلی باشد و علیه یک رژیم سیاسی صورت گیرد و نیز اگر جریک‌ها با مردم پیوندی عمیق داشته باشند، می‌تواند به درازا بینجامد». در جنگ «غیرکلاسیک هاباتا نامنظم بود و کمترین تضییع نفوذ و هزینه و خلوق منجر در داقانون اساسی و اسناد بالادستی مانند منشور حقوق شهروندی یا سیاست‌های اعلام مقطع معظم رهبری برای طرفین صورت گیرد. یکی از مواردی که شکات و وکلای آنها به‌عنوان اهرم فشار بر متهم چشم امید دارند، موضوع تفهیم اتهام و صدور قرار تامین کیفری وثیقه است. در بند الف ماده ۲۴ سند امنیت قضائی مصوب ۱۳۹۹ آمده که «قرار کفالت یا وثیقه باید به نحوی صادر شود که متهم صدور کفالی یا وثیقه در ساعات اداری همان روز داشته باشد. به این منظور، نباید به‌دلیل عدم ارائه خدمات اداری که دلایل آن متنسب به شخص نیست به وظائفی‌شان بازداشت متهم منجر می‌شود. صدور قرار قبولی کفالت و یا وثیقه به تعویق افتاد». متن سند بیانه تحول‌خواه و با رعایت حقوق بشری متهم است اما سؤالی که این نوشتار به‌دنبال پاسخ به آن است، اینکه آیا در رویه عملی نیز برخورد مقامات قضائی و کارمندان دادسرا به همین ترتیب است یا خیر؟ و اگر پاسخ منفی است، چه تدبیر و تعهدی باید اندیشیده شود؟

چالش موجود را با تذکر یک مثال تبیین می‌کنیم؛ فرض کنیم از فردی به اتهام یک عنوان کیفری مثلا قرار وثیقه است در اماتت. انتقال مال غیرا با کلاهبرداری شکایتی در دادسرای یک شهرستان کرده است که دادگستر ساختمانی به صورت تصادفی توطئ ربات هوشمند ساخته‌اند و دستکم مدیر دفتر شعبه انتخاب شود، سپس تصور شده است که هم‌ارنامه انتخاب کارشناس برای او بیامک یا ایمیل شود. کارشناس با استفاده از فناوری‌های نوین و نقشه‌های کاداستر و جی‌پی‌اس ملک را ظرف ۳۰ تا ۶۰ دقیقه ارزیابی و نظر کارشناسی خود را از طریق سامانه برای مدیر دفتر شعبه ارسال کند. بعد از وصول پاسخ با طرح پوشش‌دار، مدیر دفتر شعبه درخواست بازداشت متهم را از طریق سامانه (سمپ) برای ارائه دادن مربوطه خود را دارند. نگارنده براساس تجربه شخصی خود در یک پرونده کیفری اظهار می‌دارد که تصویر اولیه خوانده این سطور این است که رویه روند کار از شکل‌گیری تیپ‌های کیفری برای مدیر دفتر شعبه، با این توضیح، پرسش اساسی این است که چرا با جنگ غیرکلاسیک نمی‌توان به پیروزی نظامی رسید؟ از طرفی تبیین چنگ و ظهور تعارضات جلوگیری کرد؟ نویسنده چه نوع سیاست‌گذاری جنگی را برای پاسخ به این پرسش پیشنهاد می‌کند؟ توضیح و پرسش یادشده ناظر بر این معناست که واقعیات تاریخی و راهبردی جنگ در جعل به بوده و نویسنده محترم برای تبیین تئوریک به‌جای پاسخ به مسئله، جگونه شده است؟

۱۰- نویسنده در ادامه با اشاره به پارادوکس «زمان- جنگ غیرکلاسیک- دیوان‌سالاری جنگی» نوشته است: «سؤال اصلی جنگی این بود: چگونه می‌توان در مدت‌زمانی نامعلوم (و احتمالا طولانی) جنگ غیرکلاسیک را با اجتناب از دیوان‌سالاری جنگی اداره کرد؟». سپس نویسنده تاکید کرده است: «کلید سرنوشت جنگ در این سؤال نهفته بود». در اینجا معلوم نیست که آیا به فرض وجود عبارت «سؤال اصلی تصمیم جنگی این بود»، آیا با نظر به واقعیت تاریخی و راهبردی، این سؤال وجود داشته و طرح شده بود یا از نظر تئوریک و با نظر به سیاست‌گذاری جنگی باید به این مسئله توجه می‌شد؟ با حذف فرض، موضوع همچنان مبهم است. اگر با نظر به واقعیات باشد، باید نوشته شود این سؤال در جنگ و شرایطی در ساختار تصمیم‌گیری و سیاست‌گذاری در جنگ و توسط کدام شخص یا نهاد نظامی و چرا طرح شده است؟ اگر با فرض دوم باشد، باید توضیح داد چگونه شده که نویسنده به چنین پرسش‌ها و تبیین‌ها با جنگ غیرکلاسیک و نامحدود، به پیروزی نظامی در جنگ طولانی و در خاک دشمن دست یافت؟

۱۱- در ادامه مقاله، با تاکید بر اینکه در این نوع جنگ‌ها امکان موفقیت طرفین کاهش می‌یابد، نویسنده تنجه‌گیری کرده است: «دو متغیر زمان و فرسایش، رابطه مثبت و دو متغیر دیوان‌سالاری و توان نظامی در جنگ غیرکلاسیک با یکدیگر رابطه منفی دارند». همچنین نوشته شده است: «زمان، در جنگ، به‌ویژه در جنگ‌های مدرن، بسیار متراکم است. تراکم زمان، برخلاف دوره جنگ‌های سنتی، ویژگی اصلی جنگ‌های جدید است. هم ازاین‌رو است که مفاهیم پایداری و مقاومت کاملا تغییر ماهیت می‌دهند. طولانی‌شدن دوره مقاومت در مقابل دشمن مفهوم و اهمیت خود را با عنصری دیگر یعنی سرعت عمل در مقابل دشمن پیوندیافته می‌بیند». درحالی‌که این موضوع روشن نشده که آیا «جنگ غیرکلاسیک» جنگ مدرن است یا سنتی؟ اما با فرض جنگ مدرن، تعارضات آن بررسی

نقدی بر مقاله آرمان- واقعیت، زمان و دیوان‌سالاری جنگی

تبیین تئوریک از جنگ ایران و عراق؛ با کدام مفهوم و روش؟

جلوگیری از فرسایش، خارج از زمان قابل حصول است؟ بدون پاسخ به این پرسش، چگونگی اقدام سریع برای رهایی از جنگ فرسایشی که مورد نظر نویسنده است، روشن نخواهد شد.

۷- نویسنده بر این باور است که «شیوه جنگ انقلابی یا جنگ غیرکلاسیک که تثبیت خود را با پیروزی عملیات نامن‌الائمه(ع) جشن گرفته بود، الگوی ماندگار برای عملیات‌های بعدی -در تداوم جنگ- به وجود آورد. چنین شیوه‌ای لوازم خاص خود را برای ادامه جنگ طلب می‌کرد و آن پرهیز از دیوان‌سالاری جنگی بود». مشخص نیست نویسنده چه تعریفی از جنگ غیرکلاسیک دارد که توضیح می‌کند با شکستن محاصره آبادان تثبیت شد و ادامه پیدا کرد؟ طبق نظر کارشناسان، عملیات نامن‌الائمه(ع) کلاسیک بود و برای نخستین‌بار در یک عملیات منظم، سازمان سپاه به صورت گردان در کنار ارتش، عملیات مشترک انجام دادند.

الزامات خاص ادامه این الگو هیچ نسبتی با دیوان‌سالاری جنگ ندارد. بلکه با توسعه سازمان رزم سپاه و تأمین نیازمندی‌های نظامی قابل تحقق بود. نویسنده محترم تعارضاتی را بدون توجه به واقعیت‌های تاریخی و راهبردی ترسیم می‌کند که بحث درباره آن نوشته شده است: «هرچه حجم این دیوان‌سالاری افزایش یابد، توان نظامی، هم در بُعد کمّی و هم در بعد کیفی، کاهش می‌یابد و این امر در جنگی که بعد طول و عرض آن وسیع باشد، اهمیتی دوچندان می‌یابد؛ چراکه فرایندسازی نظامی که اساسا به دنبال ایجاد فرصت‌های نظامی است، با خطر تبدیل‌شدن به فرایندسازی اداری - نظامی مواجه می‌شود». با وجود اینکه جنگ در مرحله آزادسازی و پس از آن در خاک دشمن، نیازمند گسترش سازمان رزمی و افزایش تأمین نیازمندی‌های جبهه‌های نبرد بود، نویسنده به‌جای طرح این موضوع که با واقعیت‌های تاریخی- راهبردی منطبق است، صورت‌مسئله جنگ و توان نظامی را در چارچوب مفهوم توسعه دیوان‌سالاری جنگی ترسیم می‌کند؛ درحالی‌که در هیچ بخشی از مقاله این مفهوم را تعریف نکرده است. به عبارت دیگر، نویسنده در این بررسی و نتیجه‌گیری‌ها، توجهی به تغییر شرایط جنگ و مؤلفه‌های قدرت در مراحل مختلف جنگ از اشغال به آزادسازی و سپس ادامه جنگ در خاک عراق و مهم‌تر از آن، به ترکیب نیروهای ارتش و سپاه و چگونگی شکل‌گیری فرایند آزادسازی و تداوم آن، همچنین الزامات ادامه جنگ و پیروزی بر عراق نکرده است. برای روشن‌شدن این کاستی اساسی که موجب ناتوانی در تبیین تئوریک از جنگ خواهد شد، کافی است نویسنده به این پرسش پاسخ بدهد که بر بُعد آزادسازی مناطق اشغالی چگونه شکل گرفت و الزامات ادامه جنگ در خاک عراق و پیروزی نظامی بر عراق چه بود؟ درصورتی‌که نویسنده محترم تعریف خود از اِ مفهوم دیوان‌سالاری جنگی و چگونگی شکل‌گیری و توسعه آن در جنگ با عراق، همچنین مفهوم جنگ غیرکلاسیک و مصادیق آن در جنگ با عراق توضیح دهد، روشن خواهد شد که پرسش یادشده بی‌معنا است یا باید به آن پاسخ داد؟

۸- نویسنده در توضیح بیامدهای تعارض یادشده و بدون استدلال درباره علت پیدایش آن، این‌گونه نتیجه گرفته است که «این خطر وجود دارد که دیوان‌سالاری جنگی جای اندیشه خلاق را در سیاست‌گذاری شکایتی جنگی بگیرد و این همان چیزی است که می‌تواند از جنگ غیرکلاسیک را خنثی کند». در اینجا، پرسش اساسی این است که چرا با جنگ غیرکلاسیک نمی‌توان به پیروزی نظامی رسید؟ از طرفی رسید از تعارضات جلوگیری کرد؟ نویسنده چه نوع سیاست‌گذاری جنگی را برای پاسخ به این پرسش پیشنهاد می‌کند؟ توضیح و پرسش یادشده ناظر بر این معناست که واقعیات تاریخی و راهبردی جنگ در جعل به بوده و نویسنده محترم برای تبیین تئوریک به‌جای پاسخ به مسئله، جگونه شده است؟

۹- نویسنده در ادامه با اشاره به پارادوکس «زمان- جنگ غیرکلاسیک- دیوان‌سالاری جنگی» نوشته است: «سؤال اصلی تصمیم جنگی این بود: چگونه می‌توان در مدت‌زمانی نامعلوم (و احتمالا طولانی) جنگ غیرکلاسیک را با اجتناب از دیوان‌سالاری جنگی اداره کرد؟». سپس نویسنده تاکید کرده است: «کلید سرنوشت جنگ در این سؤال نهفته بود». در اینجا معلوم نیست که آیا به فرض وجود عبارت «سؤال اصلی تصمیم جنگی این بود»، آیا با نظر به واقعیت تاریخی و راهبردی، این سؤال وجود داشته و طرح شده بود یا از نظر تئوریک و با نظر به سیاست‌گذاری جنگی باید به این مسئله توجه می‌شد؟ با حذف فرض، موضوع همچنان مبهم است. اگر با نظر به واقعیات باشد، باید نوشته شود این سؤال در جنگ و شرایطی در ساختار تصمیم‌گیری و سیاست‌گذاری در جنگ و توسط کدام شخص یا نهاد نظامی و چرا طرح شده است؟ اگر با فرض دوم باشد، باید توضیح داد چگونه شده که نویسنده به چنین پرسش‌ها و تبیین‌ها با جنگ غیرکلاسیک و نامحدود، به پیروزی نظامی در جنگ طولانی و در خاک دشمن دست یافت؟

۱۱- در ادامه مقاله، با تاکید بر اینکه در این نوع جنگ‌ها امکان موفقیت طرفین کاهش می‌یابد، نویسنده تنجه‌گیری کرده است: «دو متغیر زمان و فرسایش، رابطه مثبت و دو متغیر دیوان‌سالاری و توان نظامی در جنگ غیرکلاسیک با یکدیگر رابطه منفی دارند». همچنین نوشته شده است: «زمان، در جنگ، به‌ویژه در جنگ‌های مدرن، بسیار متراکم است. تراکم زمان، برخلاف دوره جنگ‌های سنتی، ویژگی اصلی جنگ‌های جدید است. هم ازاین‌رو است که مفاهیم پایداری و مقاومت کاملا تغییر ماهیت می‌دهند. طولانی‌شدن دوره مقاومت در مقابل دشمن مفهوم و اهمیت خود را با عنصری دیگر یعنی سرعت عمل در مقابل دشمن پیوندیافته می‌بیند». درحالی‌که این موضوع روشن نشده که آیا «جنگ غیرکلاسیک» جنگ مدرن است یا سنتی؟ اما با فرض جنگ مدرن، تعارضات آن بررسی

شده است. پیش از این، در مقاله از نسبت زمان با فرسایش سخن گفته شده است؛ اما در اینجا روشن نیست تراکم زمان در جنگ مدرن چه نسبتی با فرسایش دارد؟ به عبارت دیگر اگر جنگ غیرکلاسیک جنگ مدرن است، تراکم زمان در جنگ مدرن، چگونه امکان فرسایش را فراهم می‌کند؟ با پذیرش این فرض که زمان با فرسایش نسبت دارد، هر جنگی اگر طولانی شود، به معنای فرسایش است؛ زیرا طولانی‌شدن جنگ به معنای «برقراری موازنه ناتوانی» میان طرفین برای تغییر در روند جنگ و پایان‌دادن به آن است. بنابراین چرا رابطه زمان و فرسایش، از سوی نویسنده محترم تنها به جنگ غیرکلاسیک محدود شده است؟ آیا در جنگ کلاسیک چنین رابطه‌ای میان زمان و فرسایش وجود ندارد؟ مسئله اصلی چنان‌که اشاره شد و بخشی از تعارضات برآمده از آن است، نسبت میان توان نظامی و روش جنگ در خاک دشمن برای کسب پیروزی نظامی است و ناتوانی در پیروزی نظامی، موجب طولانی‌شدن جنگ و فرسایش می‌شود. از آنجا که مسئله اساسی، ناتوانی در پیروزی نظامی است و باید علت آن را مورد بحث قرار داد، نویسنده محترم مسئله را در دون تعارض جنگ غیرکلاسیک و دیوان‌سالاری جنگی تعریف می‌کند که حتی

اگر با مبانی نظری و روشی مورد استفاده در نگارش مقاله منطبق باشد، با واقعیات تاریخی و راهبردی جنگ همخوانی ندارد. درباره رابطه جنگ غیرکلاسیک با دیوان‌سالاری، چنان‌که اشاره شد، نویسنده ابتدا باید دلایل خود را برای غیرکلاسیک‌بودن جنگ بر دارد که از خرمشهر ارائه و توضیح داده می‌شود و با شروع جنگ غیرکلاسیک یا جنگ انقلابی، تعامل مثبت این دو عنصر به‌سرعت لوح می‌گیرد و حرکت خود را به سوی مطلوبیت نهایی ادامه می‌دهد. در این بحث، نویسنده مؤلفه‌های مؤثر بر ایجاد «مطلوبیت نهایی» را توضیح نداده و روشن نیست منظور از «زمان بعدی» و «مطلوبیت» و «زمان نهایی» چیست؟ اگر در این بحث عنصر زمان با نظریه واقعیات و روش‌شناسی نویسنده ضبط شده، آن بحث در دوره‌های تاریخی با زنگاه‌های تاریخی برای تصمیم‌گیری ادامه می‌شد. همچنین نویسنده با پذیرش انطباق شعار «جنگ، جنگ تا پیروزی» ظرف آرمانی- زمانی خاص خود نتیجه می‌گیرد: «هنگامی که ظرف واقعیات (ازجمله شرایط بین‌المللی، قلت عده و عُده)، تحایلش آرمان‌ها، حتی آرمان‌های حق‌طلبانه ما را نداشته باشد، کندی و توقف آن، حرکتی است برای حفظ حالت آرمان‌ها و به مفهوم دست‌نیافتن از آنها». نویسنده درحالی‌که تعامل آرمان با واقعیت را توضیح داده، در ادامه با اشاره به عدم تناسب شرایط واقع برای پذیرش آرمان، «کندی و توقف» را به کیفیت بد تردید مورد نظر ارشان در واقع‌بینی» به «نه دست‌شستن» از آرمان‌ها تبدیل کرده است. این ارزیابی بیش از آنکه حاصل نتیجه‌گیری استدلالی باشد، به نظام نوعی فاقد توجیهی برای انطباق مفهوم ملتی با فرهنگ است.

۱۳- در بخش دوم، نویسنده با اشاره به دیدگاه‌های متفاوت درباره تأثیر بنادهای آرمانی بر ذخیت سیاست‌گذاران، برای دفاع از ادامه جنگ پس از فتح خرمشهر با کاهش تأثیر آن در زمان، به پیدایش پرسش جدید اشاره کرده و نوشته است: «این تقابل فکری پرسش اساسی‌تری را در بُعد نظری فراوقر قرار می‌دهد و آن اینکه تشخیص نقطه عطف «منحنی مطلوبیت نهایی» چگونه باید صورت پذیرد؟ اینکه این نقطه عطف زمانی، فتح خرمشهر یا عملیات کربلای چهار یا عملیات کربلای پنج یا وقایع مرداد ۶۷ است. چگونه و با چه ابزار کمی یا کیفی با نظری امکان‌پذیر است؟» طرح این پرسش باید به نحوه دقیق و روش‌تری انجام می‌شد تا برای فهمم آن نیاز به گمانه‌زنی نباشد. در هر صورت به نظر می‌رسد هدف مقاله از «منحنی مطلوبیت نهایی» با اشاره به عملیات کربلای چهار و پنج یا مرداد ۶۷، انتخاب زمان تصمیم‌گیری برای پایان‌دادن به جنگ است. به این معنا که در چنین شرایطی، نقطه عطف مطلوبیت نهایی تحلیل آرمان- واقعیت را تشخیص داد؟».

ولی نسبت آن با منطق نظری نویسنده و روش بحث، محل پرسش است، زیرا در مقاله هیچ‌گونه پرسشی درباره انتخاب زمان مناسب برای تصمیم‌گیری، ازجمله پایان‌دادن به جنگ مطرح نشده است. به‌نظرم دستگاه نظری و روشی نویسنده قادر به پاسخ به این مسئله اساسی نیست زیرا نسبت میان سیاست‌گذاری جنگ با قدرت نظامی را تعریف نکرده است. لذا این پرسش وجود دارد که تنجه‌گیری حاصر درباره «منحنی نهایی مطلوبیت»، براساس کدام مبانی نظری و روشی صورت گرفته است؟ اگر در چارچوب روش‌شناسی نویسنده صورت گرفته، این بحث در کجای مقاله طرح شده است؟ اگر براساس مبانی نظری- روشی دیگری انجام شده، باید درباره آن توضیح داده شود.

۱۴- نویسنده بر این نظر است که «از نظر موردی و نمونه‌پژوهی بی‌کمان باسخ به این پرسش اندیشه‌سوز مستلزم دسترسی به اطلاعات جامعه‌شناختی آن زمان از یک‌سو و اطلاعات محرمانه و غیرمحرمانه باشند و آن زمان از سوی دیگر است؛ چیزی که از دسترسی نگارنده به دور است». مقاله درحالی‌که با ادعایه تبیین تئوریک از جنگ و بدون مستندات تاریخی مسائل را طرح کرده است، در اینجا ناتوانی در پاسخ به پرسش «اندیشه‌سوز» را به عدم دسترسی به اطلاعات احاله کرده است. نویسنده در این مقاله در جایگاه پژوهشگر تاریخی به بررسی پرداخته است که به مبانی نظری- روشی دیگری نیاز دارد. درحالی‌که داعیه تبیین تئوریک را داشته است، در عین حال این پرسش وجود دارد که چرا اکنون پاسخ به این پرسش اساسی به دسترسی اطلاعات مشروط شده است؟ به‌نظرم علت را باید در ضعف مفاهیم نظری- روشی نویسنده جستجو کرد. درحالی‌که اگر ارایشان از نظریه کالاوزویتس استفاده می‌کرد، می‌توانست مسئله انتخاب زمان برای تصمیم‌گیری و استفاده از ابزار نظامی یا دیپلماتیک را به‌نحو مناسب‌تری درمقابل‌ــها آنچه که در این مقاله صورت گرفته است، با استناد به شرایط انجام دهد.

۱۵- در عین حال نویسنده برای پاسخ به این پرسش «اندیشه‌سوز» که درباره زمان مظلوب نهایی برای پایان‌دادن به جنگ است، نظرات خود را بدون توجه به دستگاه نظری که تا کنون براساس آن تحولات سوق دهنده آن به سیست میان زمان با فرسایش و تعارضات آرمان با واقعیت و دیوان‌سالاری با جنگ غیرکلاسیک، طرح کرده بود، در قالبت یک پژوهشگر تاریخی- سیاسی و نه یک تئوریسین- به طریق پرداخته و نوشته است: «برخی قرائن چنین نشان می‌دهد که این نقطه عطف هنگام فتح خرمشهر نبود» و برای تأیید این موضوع از دو استدلال استفاده می‌کند. نخست اینکه «در آن زمان اخبار موفقیت‌هـا حکایت از کثرت نیروها و شدت اشتیاق شکست نهایی صدام و وفور امکانات می‌داد. وانگهی، با توجه به ضربه‌نخوردن ساختار اساسی ماشین جنگی عراق، تضمینی برای عدم حمله مجدد عراق بـه ایران، آن‌هم بـس از تجدید روحیه، وجود نداشت». درواقع نویسنده پذیرفته است پس از فتح خرمشهر زمان مناسبی برای تصمیم‌گیری درباره پایان‌دادن به جنگ نبود. بیان این گزاره برای دفاع از ادامه جنگ پس از فتح خرمشهر، اگر قرار بود همانند روش تحلیلگران سیاسی و با استناد به «قرائن» انجام شود، این پرسش وجود دارد که چه نیازی بود با داعیه تبیین تئوریک، این مسائل مورد بررسی قرار بگیرد؟ در ادامه مقاله به موضوع دیگری هم در این زمینه اشاره و نوشته شده است: «در مقابل، نگرانی از حجم عمدتا عراق این مفهوم تضمینی را در بر دارد که اطلاعات درباره قدرت موثر نیروی نظامی عراق در دست است و این امر، علی‌الاصول باید تردید سیاست‌گذاران را درباره حرکت به‌سرعت اوج می‌گیرد و به‌سوی مطلوبیت «تصویر یک پیروزی ساده» در انتظار باشد». در اینجا نویسنده تلاش کرده است به‌صورت مبهم و ناراسا نسبتی را میان نگرانی ایران از حمله مجدد عراق با «تصویر یک پیروزی ساده» مطرح کند. ولی به شکل مبهم و بدون اطلاعات و با استدلال مناسب این موضوع طرح شده است. در واقع روش نسبت منظور نشده نویسنده از «مفهوم تضمینی» در این عبارت برای فهم درباره قدرت نظامی عراق به مهم‌ماست و چگونه باید موجب تردید مسائل مورد نظر ایشان را به شکل بررسی ساده می‌شد؟ در اینجا نویسنده تلاش کرده است که مطلب معرفی‌شده برای پایه‌گذاری جنگ بر اساس تحلیل‌گران را درباره قدرت نظامی عراق به مهم‌ماست و تحویل‌گرفتن موبایل خود (با فرض اینکه تحویل داده است!) به موکل خود خبر مسرت‌بخش حداقل به شب خوابیدن مهم در بازداشتگاه را بدهد.

در مقام تجمع‌بندی باید گفت به نکاتیه مقنن در قانون برنامه ششم توسعه و قانون آیین دادرسی کیفری از یک سو و توجه به تحلیل رجول سیاست‌گذاران درباره اسناد ارتباط اجتماعی به‌عنوان رویه قضائیه تاکنون از دست می‌داد. در این زمینه اینجا نویسنده قر